

فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۲۸، زمستان ۱۳۹۵، ویژه علوم اجتماعی

ساختار و روابط حاکم بر آن با تأکید بر تفسیر المیزان

تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۲۱

تاریخ تأیید: ۹۵/۱۱/۱۰

حمزه خادم‌علی*

چکیده

ساختار عبارت از نظم و چینی خاص است که بر اجزا حاکم شده و آثار و تبعات ویژه‌ای را از خود در پدیده‌ها بر جای می‌گذارد. ساختارها به دلیل پهن دامنه بودن امکان تحلیل کلان پدیده‌ها را فراهم می‌آورند و شناختی را از پدیده به دست می‌دهند که بدون در نظر داشتن یک نظریه ساختاری دستیابی به آن نامقدور است. حرکت به سوی کشف یک نظریه ساختاری مستلزم شناخت ساختارهاست. ما در این پژوهش به دنبال آنیم تا با استفاده از روش تحلیل متن تبیینی مبتنی بر معارف اسلامی از ساختارها و روابط آنها در تفسیر المیزان ارائه داده و به این پرسش پاسخ گوییم که ماهیت ساختار چیست و چه ویژگی‌ها و روابطی بر آنها حاکم است؟ در این نوشتار در کنار پرداختن به تضاد میان ساختارها، به روابطی چون همزیستی، تعادل و آتش بس میان ساختارها در دو سطح فردی و اجتماعی پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: شاکله، تضاد ساختارها، همزیستی و تعادل ساختارها، ساختارهای فردی و اجتماعی، دیالکتیک کنش و ساختار.

* دانش‌آموخته ارشد رشته فلسفه علوم اجتماعی دانشگاه باقرالعلوم ع.

مقدمه

جهان‌های اجتماعی از پدیده‌های متنوع ساخته شده‌اند در یک تقسیم پایه‌ای این پدیده‌ها به ساختار اجتماعی یا جامعه و کنش اجتماعی یا عاملیت تقسیم شده‌اند. در سمت جامعه پایه‌ای‌ترین سطح، ساختار شالوده‌ای کل اجتماع است. (کرایب، ۱۳۸۶، ص ۳۲۰) در عین حال ممکن است با توجه به کنشها و انتخاب‌های متفاوت یک شخص در صدد کشف منطق شالوده‌ای این رفتارها برآییم. تمرکز بر روی ساختارها و مطالعه آنها نوعی روش کار یا شیوه نگاه کردن به جهان است که برای ما این امکان را فراهم می‌آورد که به یافته‌هایی دست یابیم که بدون بهره‌گیری از این روش قادر به درک آنها نخواهیم بود. (کرایب، ۱۳۸۶، ص ۱۶۷) تاکید بر روی ساختارها و تمرکز بر آنها گاه توسط برخی جامعه‌شناسان به گونه‌ای افراطی پی‌گیری شده است بطوریکه گفته‌اند: وقتی مردم با یکدیگر مشغول سخن گفتن هستند، این مردم نیستند که سخن می‌گویند، بلکه این ساختار شالوده‌ای زبان است که آنان را به سخن در می‌آورد. (کرایب، ۱۳۸۶، ص ۱۷۰) به هر صورت انکار جایگاه و اهمیت ویژه ساختارها در جهان پیرامون ما ممکن نیست و همین مسئله ضرورت پرداختن به این پدیده مهم اجتماعی و روابط حاکم بر آن را صد چندان می‌نماید. از طرفی قرآن به عنوان یک سرمایه گراسنگ که روشن گر و راهنمای زندگی انسان در این دنیا و سرای آخرت است نسبت به این مسئله مهم بی توجه نبوده است بطوریکه در لابلای کلمات مفسران می‌توان رد پای این مباحث را یافت. علامه طباطبایی یکی از این مفسران است که تفسیر گران سنگ او، منبع مناسبی برای پژوهش و تحقیق در زمینه ابعاد مختلف اندیشه اسلامی فراروی محققان قرار می‌دهد. بطوریکه می‌توان گفت المیزان در بین تفاسیر چون کتاب قیم - جواهرالکلام - است در بین کتابهای فقه که هم کمبود گذشتگان را جبران نموده و هم زمینه تحقیق آیندگان را فراهم کرده

است. (طباطبائی، ۱۳۷۴، مقدمه، ص ۱۶) در میان منابعی که به این موضوع پرداخته‌اند، در بحث از ماهیت ساختار کتاب جامعه در قرآن نوشته آیت الله جوادی آملی مد نظر بوده است که به لحاظ نزدیکی دیدگاه با علامه مهم است و مقاله‌ای با عنوان رابطه عاملیت و ساختار از دیدگاه علامه طباطبائی اثر نصر الله نظری و سید حسین شرف الدین به دلیل اشاره به دو ویژگی نفی جبر ساختاری به نحو علیّت تامّه و رابطه دیالکتیک میان کنش و ساختار مورد استفاده قرار گرفته است. ما در این مقاله می‌کوشیم تا بر اساس استدلال و تحلیل آراء و اندیشه‌های علامه طباطبائی به این سوالات پاسخ دهیم که

ماهیت ساختار چیست و چه روابطی میان ساختارها حاکم است؟

انواع ساختارها کدامند و آیا ساختارهای فردی و اجتماعی از یک سنخ می‌باشند؟

روابط میان ساختارها از نوع روابط توافقی است و یا تضاد میان آنها حاکم است؟

آیا امکان همزیستی میان دو ساختار متضاد وجود دارد؟

مفهوم‌شناسی

مفهوم ساختار برگرفته از ساخت و مرادف structure از ریشه لاتین struere یعنی ساختن است که در فرهنگ‌های علوم اجتماعی به معنای الگویی که در میان اجزا و عناصر یک پدیده وجود دارد، بکار می‌رود. بطور مثال موجودات زنده، اندام وار و دارای نفس هستند، اعضای این موجودات برای تامین برخی نیازها به یکدیگر وابسته‌اند. موجودات زنده کثرتی که تحت پوشش آن است را استخدام کرده و به کار می‌گیرند و از این طریق علاوه بر استمرار و دوام شخصی دوام نوع خود را نیز تامین می‌کنند. اعضا برای تامین هدفی که مربوط به نفس مشترک و یا واقعیت حاصل از ترکیب آن هاست، از چینش و نظم مناسب برخوردار می‌شوند. این نظم خاصیت و اثری نیست که به خواص و آثار اعضا بازگشت کند بلکه، اثر واقعیت جدیدی است که در اثر ترکیب اجزا، موجود شده

است. از این نظم و چینش به عنوان ساختار موجود زنده یاد می‌شود. (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۱۰۹) همچنین انسان یک موجود زنده است. اعضای مختلف بدن انسان با وجود کثرت و اختلاف فراوان و همچنین تفاوت ساختمان، و اثر و کارکردشان، همه تحت یک لواء، و مطیع یک مرکز فرماندهی، و دارای وحدتی حقیقی هستند.^۱ و یک ساختار را شکل می‌دهند. ساختار می‌تواند انسانی یا غیر انسانی و همچنین فردی یا اجتماعی باشد.

از آنچه گذشت، روشن شد که ماهیت ساختار، عبارت است از ترکیب حقیقی که واقعیتی جدید پدید می‌آورد. این واقعیت جدید اغلب از طریق آثاری شناخته می‌شود که قابل تقلیل و ارجاع به اجزا نیست. واقعیت جدیدی که در ترکیب حقیقی بوجود می‌آید از طریق اتحاد با واقعیت‌های پیشین، واقعیت واحد دیگری را پدید می‌آورد که به رغم اجزای خود، وحدتی حقیقی دارد. در ترکیب حقیقی، از واقعیتی که بر اجزای سابق افزوده می‌شود و در طول آنها قرار می‌گیرد، به عنوان صورت جدید یاد می‌کنند و اجزای سابق را ماده‌ای می‌دانند که این صورت را می‌پذیرد. (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۱۱۵) پس ساختار، معادل صورت نوعیه در حکمت متعالیه است صورت نوعیه‌ای که بر کثرات حاکم شده و نوعی از وحدت را میان آنان برقرار می‌سازد. قرآن کریم که بر اساس مبانی و بنیان‌های معرفتی و حیوانی، گسترده‌ترین شناخت اجتماعی را ارائه می‌دهد، توجه به جایگاه ساختار را از نظر دور نداشته است. (امین پور، ۱۳۹۰، ص ۲۴) و از آن با تعبیر قرآنی شاکله یاد می‌کند. علامه ذیل آیه

۱) أن الأبحاث العلمية الطبيعية لم توفق حتى اليوم لتشخيص المصدر الذي يصدر عنه الأحكام البدنية أعني عرش الأوامر التي يمثلها الأعضاء الفعالة في البدن الإنساني، إذ لا ريب أنها في عين التشتت و التفرق من حيث أنفسها و أفعالها مجتمعة تحت لواء واحد منقادة لأمير واحد وحدة حقيقية (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۲۴)

کریمه، ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا﴾^۱ چهار معنای لغوی، برای شاکله ذکر می‌کند.

۱. به معنای خوی و اخلاق، که اصل آن از ماده شکل به معنای بستن پای چارپا است. و اگر خلق و خوی را شاکله نامیده‌اند بدین مناسبت است که آدمی را محدود و مقید می‌کند و نمی‌گذارد در آنچه می‌خواهد آزاد باشد، بلکه او را وادار می‌سازد تا به مقتضا و طبق آن اخلاق رفتار کند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ماده شکل)
۲. شاکله به معنای طریقت و مذهب است. و گویا طریقه و مذهب را از این جهت، شاکله خوانده‌اند، که رهروان و منسوبین به آن، خود را ملتزم می‌دانند، که از آن راه منحرف نشوند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۹۰)
۳. شاکله از شکل به معنای مثل و مانند است.
۴. شاکله از شکل گرفته شده که به معنای هیات و فرم است.

در مجموع شاکله را به هر معنا که بگیریم، متضمن معنایی است که به محدودیت و مقید شدن، منجر می‌شود، و نشان می‌دهد که انسان در حصار روحيات و ملکات نفسانی و باورهای درونی خویش است و کاملاً با معنای اصطلاحی آن تناسب دارد. به هر حال، جمله ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ به هر معنایی که حمل شود معنای محکمی دارد^۲، هر چند توجه به سیاق آیات و اتصالش به آیه ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا

(۱) بگو: هر کس بر حال و هوا و ساختار نفسانی خود عمل می‌کند، اما پروردگار شما به حال کسی که (روی شاکله صالحه) رهیافته‌تر است دانای‌تر می‌باشد. سوره اسراء (۱۷) آیه ۸۴

(۲) قوله تعالى: ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ محکم فی معناه علی‌ای معنی حملنا الشاکلة غیر آن اتصال الآیة بقوله: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ و وقوعها فی سیاق أن الله سبحانه یریح المؤمنین و یشفیهم بالقرآن الکریم و الدعوة الحقّة و یخسر به الظالمین لظلمهم یقرب کون المراد بالشاکلة الشاکلة بالمعنی الثانی و هی الشخصیة الخلقیة الحاصلة للإنسان من مجموع غرائزه و العوامل الخارجیة الفاعلة فیہ (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۱۹۲)

يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا^۱ و اینکه، خدای سبحان مؤمنین را بهره داده و با قرآن کریم و دعوت حقه‌اش شفا می‌دهد و از همین راه ستمگران را زیان می‌بخشد، این احتمال را به ذهن نزدیک می‌کند که شاید مراد از شاکله، شاکله اختیاری باشد که همان شخصیت روحی است که از مجموع غرائز و عوامل خارجیش به دست می‌آید. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۱۹۲)

آیه کریمه عمل انسان را مترتب بر شاکله او دانسته، به این معنا که عمل هر چه باشد مناسب با اخلاق و سیره آدمی است. پس شاکله نسبت به عمل، نظیر روح جاری در بدن است؛ که بدن با اعضا و اعمال خود آن را مجسم نموده و نشان می‌دهد. بطور کلی می‌توان دو سنخ شاکله را برای انسان تصور کرد شاکله‌های تکوینی یا طبیعی و شاکله‌های اختیاری، قراردادی و اعتباری. شاکله‌های تکوینی آن دسته از ساختارهایی هستند که، پذیرش فرد در آنها سهمی ندارد به خلاف ساختارهای اختیاری که دست ساز بشرند و با پذیرش فرد همراه می‌باشند. علامه نه تنها به بحث ساختار توجه می‌کند بلکه به بیان برخی ویژگی‌ها و احکام آن نیز اشاره دارد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود.

انواع ساختارها

در یک تقسیم بندی ساختارها به ساختارهای فردی و ساختارهای اجتماعی قابل تقسیم هستند.

۱) و ما آنچه از قرآن فرستیم شفا (ی دل) و رحمت (الهی) برای اهل ایمان است و ظالمان را به جز زیان (و شقاوت) چیزی نخواهد افزود. سوره اسراء (۱۷) آیه ۸۲

۱. ساختار فردی

مشاهدات تجربی و همچنین بحث‌های علمی به خوبی ساختار و شاکله‌های اخلاقی را که از رابطه میان ملکات نفسانی و احوال روح و اعمال بدنی حاصل می‌شود نشان می‌دهد. هرگز کنش‌هایی که از یک فرد شجاع و با شهامت در موقعیت‌های هراس آور سر می‌زند با یک فرد ترسو، یکسان نیست. او در برخورد با یک صحنه هول‌انگیز، واکنش‌هایی از خود بروز می‌دهد، که با واکنش‌های فرد شجاع هم سنخ نیست. همین مسئله درباره کنش‌های یک فرد جواد و کریم با فردی بخیل و لئیم و... صادق است.

همچنین نوع ترکیب بنیه بدنی انسان ساختار ویژه‌ای را پدید می‌آورد که ارتباط معناداری با صفات درونی انسان دارد. پاره‌ای از مزاجها خیلی زود عصبانی می‌شوند و به خشم در می‌آیند، و طبعاً خیلی به انتقام علاقمندند، و در پاره‌ای دیگر شهوت شکم و غریزه جنسی به سرعت فوران می‌کند، و آنان را بی‌طاقت می‌سازد، و به همین منوال سایر ملکات که در اثر اختلاف مزاجها، انعقادش در بعضی‌ها خیلی سریع، و در بعضی دیگر خیلی کند و آرام است.

تا اینجا به یک نوع ارتباط میان «کنش‌ها»، «باورها و ارزش‌ها» و «ذات» اشاره شد، که به تعبیری شکل دهنده شخصیت هر انسان است، که از آن به ساختار فردی یاد خواهیم نمود. توجه به ساختار فردی را به روشنی می‌توان در نظریه کنش تالکت پارسونز تحت عنوان نظام شخصیتی مشاهده نمود. پارسونز شخصیت را نظام سازمان یافته‌ای از جهت‌گیری و انگیزش کنش‌کنشگر فردی می‌انگارد. (ریتزر، ۱۳۷۹، ص ۱۳۹)

۲. ساختار اجتماعی

در کنار ساختارهای فردی، نوع دیگری از روابط میان کنش‌ها و باورها و ارزش‌ها و میان شرایط محیط اجتماعی و عوامل خارج از ذات انسان وجود دارد، که در ظرف زندگی

او حکمفرما است. این عوامل نظیر آداب و سنن و رسوم و عاداتهای تقلیدی، نیز ساختارهایی را پدید می‌آورند که به نوبه خود انسان را به موافقت خود دعوت نموده، و از هر کنش ناهمونوا و مخالف ساختار باز می‌دارد، و چیزی نخواهد گذشت که صورتی جدید از آن در نظر انسان منعکس شده که مخالفتش، وحشت زا و گاهی غیر ممکن تلقی می‌گردد، و قهراً کنش‌های فرد با اوضاع و احوال محیط و جو زندگی اجتماعی تطبیق می‌گردد.^۱ در حقیقت افراد هر جامعه، صرف نظر از ارتباطاتی که با یکدیگر دارند، و اهدافی که دنبال می‌کنند، از طریق کنش‌های ارادی، که بر مدار معرفت و انگیزهای آنان صادر می‌شود، صور نوعیه جدیدی را پدید می‌آورند که از طریق حرکت افراد به عرصه زندگی انسان‌ها راه پیدا می‌کند و با سیطره و حضور خود در مقام کثرت، روابطی را ایجاد می‌کند که هر چند وجودی رابط و تعلق دارد اما، قابل فرو کاهش به افراد نیست، و از آن به ساختارهای اجتماعی یاد می‌شود. (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۵۲ و ۱۲۱) علامه ذیل آیه شریفه ﴿وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾^۲ به ساختار اجتماعی اشاره می‌کند. ساختار اجتماعی می‌تواند چنان مستحکم گردد که همچون قفسی آهنین کنشگران را در دام خود اسیر و آثار تخلف‌ناپذیری را بر کنش‌های آنان بر جای گذارد. کلمه «غلف» جمع کلمه «اغلف» به

(۱) و هناك نوع آخر من الارتباط مستقر بين الأعمال و الملكات و بين الأوضاع و الأحوال و العوامل الخارجة عن الذات الإنسانية المستقرة في ظرف الحياة و جو العيش كالأداب و السنن و الرسوم و العادات التقليدية فإنها تدعو الإنسان إلى ما يوافقها و تزجره عن مخالفتها و لا تلبث دون أن تصوره صورة جديدة ثانية تنطبق أعماله على الأوضاع و الأحوال المحيطة به المجتمع المؤتلفة في ظرف حياته. و هذه الرابطة على نحو الاقتضاء غالباً غير أنها ربما يستقر استقراراً لا مطمع في زوالها من جهة رسوخ الملكات الرذيلة أو الفاضلة في نفس الإنسان... [و على هذا المعنى يكون الشاكلة]، هي الشخصية الخلقية الحاصلة للإنسان من مجموع غرائزه و العوامل الخارجية الفاعلة فيه (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۱۹۱)

(۲) گفتند: دل‌های ما در پرده است. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۵

معنای چیزی است که در پرده‌هایی پوشیده شده باشد و قلب اغلف قلبی است که پرده‌هایی بر آن افتاده باشد، اینکه گفتند: ما یهودیان دل‌هایمان غلف است، منظورشان این بوده که علت آنکه ما دعوت انبیا را رد می‌کنیم، خدا است، او ما را اغلف القلب خلق کرده و ما را نسبت به پذیرش دعوت غیر موسی اینطور خلق کرده است و اختیاری از خود نداریم و به همین جهت خدای سبحان، اغلف بودن دل‌هایشان را مستند به کفر خود آنان دانسته و فرموده است: ﴿بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ، فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱ و بیان می‌دارد دل‌های یهودیان را به عنوان مجازات کفر نسبت به حق از لیاقت قبول حق محروم ساخته است و در نتیجه این قوم به خدا و حق ایمان نیاورند مگر اندکی. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۳۱) بنابراین ظاهر آیه شریفه: ﴿وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ، بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ، فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ آن است که این مهر خوردن دل‌هایشان عذابی و نعمتی است که از ناحیه خدای تعالی علیه آنان مقدر شده، در نتیجه مجتمع یهود بدان جهت که مجتمع یهودند تا روز قیامت ایمان نمی‌آورند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۳۵) مؤاخذه‌ای که در جمله: ﴿لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ﴾^۲ است متوجه مجتمع یهودی به عنوان مجتمع است، و نظر به فرد ندارد، آن کسی که مشمول این لعنت و غضب و مؤاخذه‌های عمومی دیگر شده است، مجتمع یهود است بدان جهت که یک مجتمع است، مجتمعی که از یهودیت تشکیل شده، که نه ایمان می‌آورد، و نه روی سعادت و رستگاری را می‌بیند، و تا به امروز هم چنین بوده و تا قیامت

۱) بلکه خدا به سبب کفر، آنها را مهر بر دل نهاد، که به جز اندکی ایمان نیاورند. همان

۲) بعضی از مفسرین ذیل آیه (فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا) گفته‌اند کلمه «قلیلا» حال است، و تقدیر کلام «فلا یؤمنون الا و هم قلیل» است، یعنی ایمان نمی‌آورند مگر در حالی که اندکند و ای بسا گفته باشند: کلمه (قلیلا) صفتی است برای موصوفی که حذف شده و تقدیر کلام «فلا یؤمنون الا ایمانا قلیلا» است، به این معنا که ایمان نمی‌آورند، مگر ایمانی که مؤمنین به آن ایمان اندکند.

۳) خدا آنها را لعنت کرد، و به جز اندکی ایمان نخواهند آورد. سوره نساء (۴) آیه ۴۶

هم چنین خواهد بود. و اما استثنایی که در آن شده نسبت به افراد است، و معلوم است که خارج شدن بعضی از افراد از یک حکمی حتمی که روی مجتمع شده منافات ندارد.^۱

ویژگی‌های ساختارها

علامه در لابلای مباحث تفسیری خود به برخی از ویژگی‌های ساختارها اشاره می‌کند که به شرح زیر است.

۱. دیالکتیک کنش و ساختار

یکی از ویژگی‌هایی که مورد توجه علامه قرار گرفته، سیال بودن ساختارهاست. به این معنا که ساختارها جامد و ایستا نبوده، بلکه دائما در حال تاثیرپذیری از عوامل گوناگون هستند؛ و ماهیتی پویا و سیال دارند. ساختارها همواره در یک ارتباط دیالکتیک با کنش‌ها، باز تولید می‌شوند. (شرف‌الدین، ۱۳۹۳، ص ۶۱) علامه در کنار توجه به نقش ساختار در تولید کنش‌های انسانی و اینکه کنش‌های خارجی بازتابی از روحیه‌ها، انگیزه‌ها، صفات و خصلت‌های درونی است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۱۹۱) به تاثیرپذیری متقابل ساختار از کنش نیز توجه نموده و می‌نویسد: هر فعل، هیئت نفسانی مطابق با خود را در روح ایجاد می‌کند و در صورت تکرار فعل، این هیئت‌ها و حالات گذرا به ملکاتی ماندگار تبدیل می‌شوند و صورت و هویت نفس انسانی را شکل می‌دهند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۸۳) بر این اساس کنش‌ها می‌تواند به تولید ساختارهای فردی و اجتماعی بینجامد و در عین

(۱) أن هذه الخطابات و ما تشتمل عليه من صفات الذم و المؤاخذات و التوبيخات كل ذلك متوجهة إلى المجتمعات من حيث الاجتماع، فالذي لحقه اللعن و الغضب و المؤاخذات العامة الأخرى إنما هو المجتمع اليهودي من حيث إنه مجتمع مكون فلا يؤمنون و لا يسعدون و لا يفلحون، و هو كذلك إلى هذا اليوم و هم على ذلك إلى يوم القيامة. و أما الاستثناء فإنما هو بالنسبة إلى الأفراد، و خروج بعض الأفراد من الحكم المحتوم على المجتمع ليس نقضا لذلك الحكم (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۳۶۶)

حالی که به تولید کنش‌های هم‌نوا با خود مشغول است از ناحیه آن تقویت شده و یا توسط کنش‌های ناهم‌نوا باز تولید، تعدیل و یا از بین برده شود.

۲. هم‌سنخی میان ساختار فردی و ساختار اجتماعی

گذشت که ساختارها به ساختارهای فردی و اجتماعی قابل تقسیم هستند. اما باید دانست که توجه صرف به بحث‌های فردگرایانه و یا تأکید انحصاری نسبت به بحث‌های کل‌گرایانه موجب بروز دشواری‌هایی خواهد شد. (بتن، ۱۳۸۴، ص ۱۷۳) با این حال هر چند توجه به ساختارها توسط ساختارگرایان عموماً مجالی برای پرداختن آنها به موضوعات تنگ دامنه متعارف جامعه شناختی مانند آگاهی خلاقانه، کنش و کنشگران، باقی نمی‌گذارد و کنشگران و فراگردهای گوناگون سطح فردی را به دشواری می‌توان در آنها یافت (ریتزر، ۱۳۷۹، ص ۵۵۴)، اما ساختارگرایانی وجود دارند که بر آنچه که خود ساختارهای ژرف ذهن می‌خوانند، تأکید می‌ورزند. به نظر آنها، این ساختارها، ناخودآگاه مردم را به تفکر و عمل وا می‌دارند. کار روانشناس معروف زیگموند فروید را می‌توان نمونه اینگونه جهتگیری به شمار آورد. دسته دوم آنهایی هستند که بر ساختارهای گسترده‌تر و نامرئی جامعه، تأکید می‌کنند و این ساختارها را تعیین‌کننده اعمال انسانها و نیز کل جامعه می‌انگارند گهگاه مارکس را از جمله کسانی می‌دانند که با یک چنین نگاهی عمل کرده است، زیرا بر ساختار اقتصادی نادیده جامعه سرمایه داری تأکید می‌ورزد. گروه دیگری نیز هستند که ساختارها را چونان الگوهای در نظر می‌گیرند که برای جهان اجتماعی می‌سازند. سرانجام، شماری وجود دارند که به رابطه دیالکتیکی میان افراد و ساختارهای اجتماعی می‌پردازند. آنها میان ساختارهای ذهن و ساختارهای جامعه، پیوندی را می‌بینند. کلود لوی اشتراوس انسان‌شناس را، غالباً وابسته به این دیدگاه می‌دانند. (ریتزر، ۱۳۷۹، ص ۱۰۲) به نظر می‌رسد بهتر آن است تا در کنار توجه به ساختارهای پهن دامنه

اجتماعی به ساختارهای تنگ دامنه فردی نیز توجه شود و پیوند و ارتباط میان آنها را مورد تاکید قرار گیرد.

علامه طباطبایی توجه همزمان به ساختارها در دو سطح فردی و اجتماعی را از نظر دور نداشته بلکه این دو ساختار را همسنخ می‌شمارد. علامه معتقد است، میان معلول و علت سنخیتی وجودی و رابطه‌ای ذاتی است که با آن رابطه وجود معلول طوری جلوه می‌کند که گویا یک مرتبه نازل و درجه‌ای پائین‌تر از وجود علت است، سنخیت و رابطه مذکور وجود علت را چنان جلوه می‌دهد که گویا مرتبه عالی‌ای از وجود معلول است، بلکه بنا بر اصالت وجود و تشکیک آن نیز، مطلب از همین قرار است. (طباطبایی، ۱۳۱۷، ج ۱۳، ص ۱۹۴) ساختار اجتماعی، یک ترکیب حقیقی است که از یک واقعیت جدید بر خوردار است؛ واقعیت جدیدی که در ترکیب حقیقی بوجود می‌آید اولاً جدای از واقعیت‌های پیشین نیست؛ ثانیاً در عرض آنها قرار نمی‌گیرد؛ ثالثاً احاطه بر اجزای سابق دارد و رابعاً صورتی جدید است که اجزای سابق در حکم ماده‌ای هستند که این صورت را می‌پذیرند. در این ترکیب کار به پدید آمدن جزء صوری ختم نمی‌شود بلکه ما با واقعیت نوینی مواجه می‌شویم که مشتمل بر اجزای صوری و مادی است.^۱ لذا هر چند جامعه ویژگی‌ها و آثار ممتازی از افراد خود دارد که قابل فروگامش و ارجاع به افراد نیست، اما و در عین حال هرگز نباید از ماهیت انسانی این ابر ساختار اجتماعی غفلت نمود و از سنخیت عمیق میان هویت فردی و اجتماعی چشم پوشید. توجه به همین مشاکلت است که قرآن کریم، برای تبیین یک ساختار اجتماعی فاسد، یک ساختار فردی فاسد را به عنوان مثال می‌آورد. ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثْ﴾^۲ کلمه ﴿تحمل﴾ از جمله

(۱) (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۱۱۴)

(۲) و در این صورت مثل و حکایت حال او به سگی ماند که اگر بر او حمله کنی و یا او را به حال خود واگذاری به عوعو زبان کشد. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶

کردن است نه از حمل و بدوش کشیدن. معنای آیه این است که: چه بلعم باعورا را، منع و زجر کنی و چه به حال خود واگذاریش، از خوی ناپسند خود، دست بر نمی‌دارد. در اینجا قرآن با تشبیه بلعم به سگ ساختار فردی زشت و حیوانی او را گوشزد کرده بعد بر پایه سنخیت دو ساختار فردی و اجتماعی آن را نسبت به یک ساختار اجتماعی تعمیم داده و می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا﴾ (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۳۳۳)

۳. نفی جبر ساختاری به نحو علیت تامه

هر ساختار، مقتضی کنش‌های هم‌نوا با خود است و آنها را طلب نموده و به سوی آنها دعوت می‌کند. همچنین ساختارها در برابر کنش‌های ناهم‌نوا، از خود مقاومت نشان می‌دهند. نیروی ساختارها به گونه‌ایست که ترک کنش‌های متناسب با اخلاق و انجام کنش‌های خلاف ساختار، دشوار و در پاره‌ای موارد در غایت صعوبت می‌نماید. با این همه، دعوت و خواهش و تقاضای هیچ یک از این ساختارها که باعث ملکات و یا کنش‌های مناسب خویش است از حد اقتضاء، تجاوز نمی‌کند، به این معنا که خلق و خوی هیچ کس، او را مجبور به انجام کنش‌های مناسب با خود نمی‌کند، و اثرش به آن حد نیست، که ترک آن کارها را محال سازد، و عمل را از دایره کنش اختیاری، بیرون رانده و به آن حالت جبری دهد.^۲ دقت در آیه ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا

۱) این است مثل مردمی که آیات ما را بعد از علم به آن تکذیب کردند. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶

۲) فلیس یخرج دعوة المزاج المناسب لملکة من الملکات أو عمل من الأعمال من حد الاقتضاء إلى حد العلیة التامة بحيث یخرج الفعل المخالف لمقتضى الطبع عن الإمكان إلى الاستحالة و یبطل الاختیار فالفعل باق علی اختیاره و إن کان فی بعض الموارد صعبا غایة الصعوبة - محمد حسین طباطبایی،

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۹۰

نَكِدًا ﴿۱﴾ ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ﴾^۲ ﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ﴾^۳ و توجه به ارتباط آن با آیات دال بر عمومیت دعوت‌های دینی از قبیل آیه ﴿لَا تُذِرْكُم بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾^۴، این معنا را می‌رساند، که هرچند بنیه بدنی^۵، صفات اخلاقی و محیط اجتماعی انسان در کنش‌هایی که از او صادر می‌شود، موثر است، اما این تاثیر تنها به نحو اقتضاست، و هرگز به شکل علیت تامه، در نمی‌آید. و چگونه چنین نباشد در حالیکه خدای تعالی دین را امری فطری دانسته، که خلقت تبدیل ناپذیر انسان بر آن دلالت دارد؛ همچنانکه فرموده: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ

۱) و زمین پاک و پاکیزه بیرون می‌آید زراعت او به فرمان پروردگار آن خوب و با نفع و آن زمین که ناپاک است بیرون نمی‌آید نبات آن مگر در حالتی که اندک و بی نفع است. سوره اعراف (۷) آیه ۵۸
 ۲) هرگز (کافر تاریک‌جان) کور و (مؤمن روشن‌روان) بینا یکسان نیست، و هیچ ظلمت با نور مساوی نخواهد بود و هرگز آفتاب و سایه هم مرتبه نباشد و ابدان زندگان با مردگان برابر نیستند.
 سوره فاطر (۳۵) آیه ۲۲

۳) زنان بدکار و ناپاک شایسته مردانی بدین وصفند و مردان زشت‌کار و ناپاک نیز شایسته زنانی بدین وصفند، و بالعکس زنان پاکیزه نیکو لایق مردانی چنین و مردان پاکیزه نیکو لایق زنانی همین گونه‌اند و این پاکیزگان از سخنان بهتانی که ناپاکان درباره آنان گویند متزه‌ند و از خدا برایشان آمرزش می‌رسد و رزق آنها نیکو است. سوره نور (۲۴) آیه ۲۶

۴) تا شما را و هر که دعوتم به گوشش بخورد انذار کنم. سوره انعام (۶) آیه ۱۹

۵) احمد بن محمد مسکویه، تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، محقق عماد هلالی، قم، انتشارات طلعيه النور، ج ۱، ص ۱۵۵

النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيُّمُ^۱ و نیز فرموده: ﴿ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾^۲ و معنا ندارد که هم فطرت آدمی او را به سوی دین حق و سنت معتدل دعوت کند، و هم خلقت او وی را به سوی شر و فساد و انحراف از اعتدال بخواند، آن هم به نحو علیت تامه که قابل تخلف نباشد. فشارهای ناشی از ساختار اجتماعی نیز از این قاعده مستثنی نیست.

فخر رازی در تبیین شاکله بحث را به شکلی مطرح می‌کند که به جبر کشیده می‌شود. علامه به شدت کلام فخر رازی را مورد انتقاد قرار می‌دهند. فخر رازی در تفسیر خود مطلبی دارد و خلاصه‌اش این است که می‌گوید: آیه شریفه دلالت می‌کند بر اینکه نفوس ناطقه انسانی اصلاً در ماهیت‌هایشان با هم مختلفند، چون در آیه قبلی می‌فرمود قرآن نسبت به بعضی از نفوس فائده، شفا و رحمت را می‌بخشد، و در بعضی دیگر خسارت و خواری را، آن گاه دنباله‌اش فرموده: ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ و معنایش این است که لائق به این نفوس ظاهره و پاکیزه این است که از قرآن آثار ذکاء و کمال بگیرد و در نفوسی که شاکله ظلم و کدورت دارد، لایق برای آن همین است که از قرآن آثار خزی و ضلالت بگیرد، هم چنان که آفتاب نمک را که سفت است سفت‌تر می‌کند، و روغن را که نرم است نرم‌تر می‌سازد جامه رنگرز متقلب را سفیدتر و سیاه‌رویی او را بیشتر می‌کند. آن گاه می‌گوید: البته این حرف وقتی صحیح است که ارواح و نفوس در مرحله ذات و ماهیت هم مختلف باشند، بعضی صاف و نورانی باشد و قرآن کریم نوری بر نور آن بیفزاید، و بعضی دیگر کدر و ظلمانی باشد که در نتیجه قرآن کریم ضلالتی بر ضلالت و ذلتی بر ذلتشان بیفزاید. اشکال کلام وی این است که اگر حجتی اقامه کرد بر اینکه نفوس بعد از

۱) پس راست گردان روی خود را برای دین در حالی که مایل باشی از همه ادیان باطل به دین حق ملازم باش ملت اسلام را آن ملت اسلامی که آفرید خدای تعالی مردم را بر آن ملت هیچ تغییری نیست مر خلق خدای تعالی را این فطرت دین مستقیم است. سوره روم (۳۰) آیه ۳۰

۲) آن گاه راه دین را برای همه هموار کرد. سوره عبس (۸۰) آیه ۲۰

رسوخ ملکات در آنها هر یک به صورت یکی از آن ملکات در آمده و غیر آن دیگری می‌شود باز حرفی بود، و اما او چنین نکرده بلکه این حجت را برای نفوس ساده اقامه کرده است و حال آنکه نفوس ساده و بی ملکه یعنی قبل از رسوخ ملکات در آنها اختلافی با هم نداشتند و اگر هم آثار مختلفی داشته باشند به طور حتم و ضروری و جبری نیست، تا حجت نامبرده در آنها جریان یابد. و خواننده عزیز به یاد دارد که آیه شریفه متعرض حال آدمی بعد از پیدا شدن شاکله و شخصیت خلقیه است که از مجموع غرائز و عوامل خارجیه مؤثره حاصل می‌شود، و آدمی را به یک نوع عمل دعوت می‌کند البته دعوت بطور اقتضاء نه به طور جبر و حتم.^۱

بله از منظر علامه گاهی ملکات- همنوا یا ناهمنوا- در اثر مرور زمان آن چنان در قلب ریشه دوانیده، مستحکم و پابرجا می‌شود که دیگر امیدی به از بین رفتن آن نمی‌ماند. در آیه کریمه زیر و همچنین آیات دیگر اشاره به این بخش را می‌توان یافت. ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ﴾^۲ مراد از الذين كفروا گروهی از کفر پیشگان مکه است که ساختار اجتماعی گروه بر اثر تداوم و استمرار ناهمنوایی با دین بستر مناسب جهت پذیرش و همچنین میزان تاثیرپذیری آنان در برابر ندای انذار رسول خدا را به حداقل ممکن فروکاسته و زمینه ایمان در آنان را به نابودی کشانده است.^۳ با این حال باز صحت تکلیف

۱) محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۹۳

۲) کافران را یکسان است بترسانی یا ترسانی ایمان نخواهند آورد خدا بر دلها و گوش‌های آنان مهر نهاده و بر چشم‌های آنها پرده افکنده شده. سوره بقره (۲) آیات ۷ و ۶

۳) قوله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا، هؤلاء قوم ثبتوا علی الكفر و تمکن الجحود من قلوبهم، و یدل علیه وصف حالهم بمساواة الإنذار و عدمه فیهم، و لا یبعد أن یكون المراد من هؤلاء الذين كفروا هم الكفار من صنادید قریش و کبراء مکه الذين عاندوا و لجوا فی أمر الدین و لم یألوا جهدا فی ذلك و لم

و صحت اقامه حجت علیه چنین افراد و دعوت و انذار و تبشیر آنان بر جای خود باقی، و دعوت آنان صحیح است، چراکه اگر تاثیر دعوت در آنان محال و ممتنع شده، به سوء اختیار خود آنان بوده است، و الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار.

۴. ماهیت تشکیکی ساختارها

از آنجا که ساختارهای دست ساز بشر (چه فردی و چه اجتماعی) ماهیتی معنایی دارند^۱ از قابلیت تشکیک یا همان قبول شدت و ضعف برخوردارند؛ به این معنا که صور علمی، مسیر اراده و عمل افرادی را که با آنها متحد شده‌اند، به تناسب درجه و شدت اتحادی که دارند، تعیین می‌کنند.^۲ علامه این ویژگی را از نظر دور نداشته و در مواضع مختلف به آن اشاره می‌کند. یکی از مواردی که ایشان از آن تحت عنوان شاکله و ساختار بحث می‌کند، صفات راسخه در نفس است. ایجاد هر صفتی در نفس، از طریق علم، عمل و... به ایجاد تغییر در ساختار نفس می‌انجامد و این تغییر ساختار جدیدی را رقم می‌زند که این ساختار به حسب میزان اتحادی که با معنا دارد سیطره و نیروی بازدارنده تولید خواهد نمود. علامه کفر و ایمان را صفاتی می‌داند که قابل شدت و ضعف است، و مراتبی مختلف، و آثاری متفاوت دارد.^۳ از سوی دیگر علامه ایمان را محصول دو رکن علم و عمل می‌داند و معتقد است، ایمان به هر چیز عبارت است از علم به آن به اضافه التزام به آن، به طوری که آثارش در عمل ظاهر شود، و معلوم است که هر یک از علم و التزام مذکور، اموری است که شدت و ضعف می‌پذیرد، پس ایمان که گفتیم عبارت است از علم

یؤمنوا حتی أفناهم الله عن آخرهم فی بدر و غیره و یؤیده أن هذا التعبير و هو قوله: سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، لا یمكن استطراده فی حق جمیع الکفار و إلا انسد باب الهدایة و القرآن ینادی علی خلافه-محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۲

۱) حمید پارسانیا، ص ۱۳۶

۲) همان، ص ۱۲۱

۳) اعلم أن الکفر کالایمان وصف قابل للشدة و الضعف فله مراتب مختلفة الآثار کالایمان-محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۲

و التزام نیز شدت و ضعف می‌پذیرد.^۱ سپس حدیثی از کافی استشهد می‌کند که از ابی عمرو زبیری از امام صادق ۷ روایت کرده که گفت: به حضورش عرضه داشتیم: ای عالم مرا خبر ده از اینکه کدام یک از اعمال نزد خدا افضل است؟ فرمود: آن چیزی که سایر اعمال جز به وسیله آن قبول نمی‌شود. پرسیدم آن چیست؟ فرمود: ایمان به خدایی که جز او معبودی نیست، این از همه اعمال درجه‌اش بالاتر و منزلتش شریف‌تر و برکاتش بیشتر است. می‌گوید: پرسیدم: آیا مرا از ایمان خبر نمی‌دهی که آیا صرف گفتن شهادتین است و یا عمل کردن؟ فرمود: ایمان همه‌اش عمل است... الخ.^۲

روابط حاکم بر ساختارها

۱. تضاد ساختارها

از آنچه گذشت، روشن می‌شود که آدمی دارای یک شاکله و ساختار معین نیست، و ما با شاکله‌های متعددی مواجهیم.^۳ این ساختارها گاه با یکدیگر تضاد داشته و نیروهای یکدیگر را خنثی می‌کنند و گاه در جهت تقویت یکدیگر عمل می‌کنند. نیروی ساختارها یکسان نیست بلکه هر ساختار به تناسب وضعیت و ترکیب وجودی خود، از نیرویی ویژه بهره می‌برد. لازمه قوی‌تر بودن یکی از دو نیروی متضاد، غلبه و سیطره نیروی قوی‌تر بر نیروی ضعیف است. مثلاً کسی که از معلم و یا کتاب درباره خوبی شجاعت چیزهایی آموخته و آن را تصدیق هم کرده و لیکن هیچوقت به آن عمل نکرده و شجاعتی از خود نشان نداده آنگاه که با یک موقعیت خطرناک که دل انسان را پر از وحشت و ترس می‌کند برخورد نماید نمی‌تواند از معلوماتی که در باره خوبی شجاعت کسب کرده استفاده

۱) همان، ج ۱۸، ص ۲۵۸

۲) محمدین یعقوب کلینی، کافی، تهران، المکتبه الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۳۳

۳) محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۹۲

نماید، زیرا قوه واهمه‌اش در این موقع او را به احتراز از مقاومت وا می‌دارد و او را نسبت به لغزیدن در جاده هلاک و از دست دادن حیات شیرین مادی، هشدار می‌دهد. چراکه کشمکشی بین واهمه و عقلش براه افتاده و در ترجیح یکی از دو طرف، دچار حیرت و سرگردانیش می‌سازد، سرانجام هم در این نبرد غلبه با قوه واهمه‌اش خواهد بود، چون حس او مؤید و کمک کار واهمه است.^۱

همچنین هر جا قوا و خواص اجتماعی با قوا و خواص فردی معارضه کند، قوا و خواص اجتماعی به خاطر اینکه نیرومندتر است، بر قوا و خواص فردی غلبه می‌کند، حس و تجربه نیز همین را اثبات می‌کند و بر غلبه قوا و خواص فاعله جامعه و قوا و خواص منفعله آن، بر قوا و خواص فاعله و منفعله فرد شهادت می‌دهد، مثلاً وقتی جامعه بر امری همت بگمارد و تحقق آن را اراده کند، و قوا و خواص فاعله خود را به کار بگیرد، یک فرد نمی‌تواند با نیروی خودش به تنهایی علیه جامعه قیام کند، مثلاً در جنگها و هجومهای دسته جمعی اراده یک فرد نمی‌تواند با اراده جمعیت معارضه نماید، بلکه فرد چاره‌ای جز این ندارد که تابع جمع شود تا هر چه بر سر کل آمد بر سر آن جزء هم بیاید، حتی می‌توان گفت اراده جامعه آن قدر قوی است که از فرد سلب اراده و شعور و فکر می‌کند. و همچنین آنجا که قوا و خواص منفعله جامعه به کار می‌افتد. مثلاً خطری عمومی از قبیل شکست در جنگ یا شروع زلزله و یا وجود قحطی و وبا او را وادار به فرار می‌سازد، و یا رسوم متعارفه باعث می‌شود که از ترک عملی شرم کند و یا عاداتی قومی، جامعه را وادار می‌سازد به اینکه فرم مخصوصی از لباس بپوشد، در همه این انفعالهای عمومی یک فرد نمی‌تواند منفعل نشود بلکه خود را ناچار می‌بیند به این که از جامعه پیروی کند، حتی در این دو حال که گفته شد فعل و انفعال اجتماع شعور و فکر را از افراد و اجزا خود سلب می‌کند. به هر حال نفوس انسانی و جوامع بشری دائماً صحنه نبرد میان ساختارهاست تا

آنکه یکی بر دیگران فایق آید و علم فتح و پیروزی را برافزارد.^۱ در اینجا اشاره به نمونه‌ای قرآنی در این زمینه خالی از لطف نیست. علامه آیه ﴿وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ* وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ﴾^۲ را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که می‌توان تعارض ساختارها را در آن مشاهده نمود. ایشان می‌فرمایند: بطوریکه از سیاق کلام بر می‌آید معنای آوردن آیات، تلبس به پاره‌ای از آیات انفسی و کرامات خاصه باطنی است و معنای «انسلاخ» بیرون شدن و یا کندن هر چیزی است از پوست و جلدش، و این تعبیر کنایه استعاری از این است که آیات چنان در بلعم باعورا رسوخ داشت و وی آن چنان ملازم آیات بود که با پوست بدن او ملازم بود^۳، این مسئله نشان می‌دهد در نفس او نوعی ساختار فردی راسخه وجود داشته، که مبداء ظهور کرامات از او بوده است. در عین حال همین فرد اخلاص الی الارض پیدا کرد. «اخلاص» به معنای ملازمت دائمی است، و اخلاص الی الارض، چسبیدن به زمین

(۱) و كذلك البغض و العداوة و العجب و الکبر و الطمع و نظائرهما کل منها یجر الإنسان إلی تخيله صور متسلسلة تناسبه و تلائمه، و قل ما یسلم الإنسان من غلبة بعض هذه السجایا علی طبعه - همان، ج ۱۱، ص ۲۷۰

(۲) و بخوان بر این مردم (بر قوم یهود) حکایت آن کس (بلعم باعور) را که ما آیات خود را به او عطا کردیم، و او از آن آیات بیرون رفت و شیطان او را تعقیب کرد تا از گمراهان عالم گردید* و اگر می‌خواستیم به آن آیات او را رفعت مقام می‌بخشیدیم، لیکن او به زمین (تن) فروماند و پیرو هوای نفس گردید. سوره اعراف (۷) آیات ۱۷۵ و ۱۷۶

(۳) معنی إبتاء الآيات علی ما يعطيه السياق التلبس من الآيات الأنفسية و الكرامات الخاصة الباطنية بما يتنور به طريق معرفة الله له، و ينكشف له ما لا يبقى له معه ريب فی الحق و الانسلاخ خروج النسيء و انتزاعه من جلده، و هو کنایة استعارية عن أن الآيات كانت لزمته لزوم الجلد - محمد حسين طباطبائی، الميزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۳۲

است، و این تعبیر کنایه از میل به تمتع از لذات دنیوی و ملازمت دائمی آن است.^۱ این ملازمت دائمی نیز ساختار ویژه‌ای در نفس او ایجاد می‌کند. اقتضای ساختار اول رفعت به سوی خداست و اقتضای ساختار دوم اخلاص الی الارض در اینجا در وجود او میان این ساختار، نزاع و جنگ در می‌گیرد و در نهایت ساختار اخلاص پیروز می‌شود. به تعبیر قرآن ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا﴾ یعنی اگر ما می‌خواستیم او را بوسیله همین آیات به درگاه خود نزدیک می‌کردیم ﴿لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ﴾ و بنابراین بیان، تقدیر کلام این می‌شود: ﴿لَكِنَّا لَمْ نَشَاءَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ﴾ و لیکن ما چنین چیزی را نخواستیم برای اینکه او به زمین چسبیده و هوای نفس خود را پیروی کرده، و مورد اضلال ما قرار گرفت.

۲. تعادل ساختارها

ساختارها را می‌توان به مثابه یک نظام-شبکه‌ای از اجزای مختلف در نظر گرفت. همه نظام‌های زنده، گرایش به تعادل یا نوعی رابطه پایدار و متوازن میان اجزای گوناگون و حفظ خود جدا از نظام‌های دیگر دارند.^۲ صور نوعیه مولد ساختار، بسیار متنوع و متکثرند و لذا ساختارها به شدت رو به تزاید می‌گذارند. ساختارها هر چند در ظاهر متضاد و غیر قابل جمع هستند اما به لحاظ قابلیت پذیرش شدت و ضعف، و وجوه اشتراک و تفاوتی که با یکدیگر دارند، در اصطلاح «overlap» یا همپوشان بوده و امکان حضور در کنار

۱) الإخلاق اللزوم علی الدوام، و الإخلاق إلى الأرض اللصوق بها و هو کنایة عن الميل إلى التمتع

بالملاذ الدنیویة و التزامها- همان، ج ۸، ص ۳۳۳

۲) یان کرایب، نظریه اجتماعی مدرن، ص ۵۳

یکدیگر را می‌یابند.^۱ این خاصیت حالتی تودرتو و پیچیده به آنان می‌دهد. به نظر می‌رسد که می‌توان کلمه أطوار در آیه شریفه ﴿وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا﴾^۲ را مشعر به این معنا در دو سطح فردی و اجتماعی نیز دانست. وجود ویژگی تشکیک در ساختارها گاه زمینه حضور و فعالیت همزمان آنها را فراهم می‌آورد. در این فرض نیروهای ساختارها با حضور در کنار یکدیگر و کسر و انکساری که میان نیروهای آنان حاصل می‌شود ساختاری جدید و مرکب از همه آن ساختارها را پدید می‌آورند که کیفیت متوسطه‌ای است که از فعل و انفعال‌های کیفیات متضاده حاصل می‌شود و هریک از ساختارها در این ساختار مولف حضور بهم می‌رسانند.^۳ در این فرض ساختار جدید به منزله یک شرکت سهامی خواهد بود که درصد فعالیت و تاثیرگذاری هریک از سهامداران در شرایط و موقعیت‌های مختلف، بر حسب میزان سهم هر یک در ساختار متفاوت است.

(۱) و تلبس الإنسان بالإيمان و الشرك معا مع كونهما معنيين متقابلين لا يجتمعان في محل واحد نظير تلبسه بسائر الاعتقادات المتناقضة و الأخلاق المتضادة إنما يكون من جهة كونها من المعاني التي تقبل في نفسها القوة و الضعف فتختلف بالنسبة و الإضافة - محمد حسين طباطبائی، ج ۱۱، ص ۲۷۶

(۲) اوست که شما را به اشکال و احوالی مختلف آفرید. سوره نوح (۷۱) آیه ۱۴

(۳) فقد تبين بما قدمناه على طوله أن للإنسان شاکلة بعد شاکلة فشاکلة يهيؤها نوع خلقته و خصوصية تركيب بنيتها، و هي شخصية خلقية متحصلة من تفاعل جهازاته البدنية بعضها مع بعض كالمزاج الذي هو كيفية متوسطة حاصلة من تفاعل کیفیات المتضادة بعضها في بعض. و شاکلة أخرى ثانية و هي شخصية خلقية متحصلة من وجوه تأثير العوامل الخارجية في النفس الإنسانية على ما فيها من الشاکلة الأولى إن كانت - محمد حسين طباطبائی، الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۳، ص ۱۹۲ و همان، ج ۴، ص

۳. ترک مخاصمه ساختارها

آنچه لازمه حیات یک ساختار است، حضور ریشه معنایی آن در حوزه فردی یا جامعه است و نه لزوماً حضور آثار مرتبط با ساختار، به این معنا که گاه ممکن است در عین وجود و حضور یک ساختار در هنگام بررسی پدیده اثری از آن ساختار مشاهده نگردد و موقتاً این ساختار ظهور و بروزی نداشته باشد و صحنه را به ساختار رقیب سپرده و خود مخفی شده باشد. این یکی از ویژگی‌های مهم ساختارهاست که البته مورد توجه علامه قرار گرفته است. علامه می‌نویسد: بسیار می‌شود که میله‌ها، صفات، ردائل و فضایل با هم آتش بس اعلام نموده، هر دو در قلب می‌مانند، و قلب را بین خود مرزبندی می‌کنند که بخشی از قلب، از آن فضیلت و بخش دیگرش مخصوص ردیلت می‌شود، به همین جهت است که می‌بینیم یک فرد مسلمان هم ربا می‌خورد، و از بلعیدن اموال مردم هیچ پروایی ندارد، و در برابر التماس طلبکار و ناله مظلومانه مالباخته خم به ابرو نمی‌آورد ولی در عین حال در انجام نمازهای واجبش می‌کوشد و این همان است که در اصطلاح روانشناسان به انسان دو شخصیتی معروف است. علمای علم النفس می‌گویند این گونه افراد در آغاز بین دو صفت نوری و ظلمانی‌شان در درون دلشان کشمکش می‌افتد، و با یکدیگر معارضه می‌کنند، و سپس هر دو در نفس جای‌گیر می‌شوند، البته قبل از آنکه هر دو جای‌گیر شوند، دل انسان دائماً در اثر برخورد میله‌های مختلف و کشمکش آنها معرکه درگیرهاست، و انسان مدتی در تعب و رنج قرار دارد، تا در اثر تکرار اعمال صالح، و نیز در اثر تکرار گناه، هر دو صفت ملکه‌ای راسخ در قلب شوند، آن وقت دیگر کشمکشی واقع نمی‌شود، و انسان، انسانی دو بعدی یا دو شخصیتی می‌شود، هرگاه یکی از آن دو ملکه

بروز کند، آن دیگری خود را پنهان می‌سازد، و او را به حال خود می‌گذارد تا شکارش را به دست آورد.^۱

نتیجه‌گیری

ساختار در برابر عاملیت و کنش مطرح می‌شود در عین حال رابطه میان کنش و ساختار رابطه‌ای دو سویه و دیالکتیک وجود دارد. ساختارها را در یک تقسیم‌بندی می‌توان به ساختارهای فردی و ساختارهای اجتماعی تقسیم نمود. ساختارهای فردی ساختارهایی هستند که درون انسان شکل می‌گیرند و ساختارهای اجتماعی ساختارهایی هستند که در جهان اجتماعی حیات می‌یابند. از آنجاکه ساختارها هویتی معرفتی دارند، ساختارهای فردی و اجتماعی با یکدیگر همسرخ هستند. ساختارها نوعی نظم و چینش خاص را بر اجزای خود حاکم نموده به شکلی که اجزا در پرتو آن به تعادل می‌رسند. ماهیت معنایی ساختارها به آنها ویژگی تشکیکی بودن می‌بخشد. ساختارها بسته به نظام معنایی که از آن تغذیه می‌شوند می‌توانند موافق یا متضاد باشند. ساختارهای موافق در یک زیست مشترک به هم افزایی نیروها و تحمیل اقتدار خود بر فضای پیرامونی می‌پردازند. ساختارهای متضاد نیز بطور معمول به نزاع با یکدیگر پرداخته و بر اساس قانون طبیعت ساختار قوی‌تر ساختار ضعیف‌تر را از میان برداشته و حاکمیت خود را استحکام می‌بخشند. در مواردی دو ساختار متضاد پس از کشمکش‌های فراوان هر دو در نفس انسان مستقر می‌گردند که در اصطلاح فرد دو شخصیتی می‌شود. توجه به نکات فوق در فهم کلمات علامه و روشن

۱) و هذا هو الذی یسمیه علماء النفس الیوم بازدواج الشخصية بعد تعددها و تنازعها، و هو أن تتنازع الميول المختلفة النفسانية و تتور بعضها على بعض بالتراحم و التعارض، و لا يزال الإنسان فی تعب داخلی من ذلك حتى تستقر الملكتان فتزدوجان و تتصالحان و یغیب كل عند ظهور الأخرى و انتهاضها و إمساكها على فريستها - همان، ج ۴، ص ۳۳۰

شدن وجه حمل آیات بر معانی مورد نظر ایشان در ظهورگیری‌ها و استدلال به سیاق در مباحث اجتماعی/المیزان، فوق العاده مهم و کلیدی است.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
۱. الهی قمشه ای، مهدی، ترجمه قرآن کریم، چاپ دوم، قم، انتشارات علامه بنیسی، ۱۳۹۲ش
 ۲. امین پور، فاطمه، روش‌شناسی اجتماعی از منظر قرآن، چاپ اول، قم، انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۹۰ش
 ۳. بنتن تد و یان کرایب، فلسفه علوم اجتماعی: بنیان‌های فلسفی تفکر اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی پرست و محمود متحد، چاپ اول، تهران، نشر آگه، ۱۳۸۴ ش
 ۴. پارسانیا، حمید، جهان‌های اجتماعی، چاپ دوم، قم، انتشارات فردا، تابستان ۱۳۹۲ش
 ۵. ریتزر، جورج، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، محسن ثلاثی، تهران انتشارات علمی، ۱۳۷۹ش
 ۶. طباطبائی، سید محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ش
 ۷. کرایب یان، نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس، ترجمه عباس مخبر، چاپ چهارم، تهران، انتشارات آگه، ۱۳۸۶ش
 ۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، محقق و مصحح صفوان عدنان داودی، بیروت-سوریه، چاپ اول، دار العلم، الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق
 ۹. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق
 ۱۰. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق محمد جواد بلاغی، چاپ سوم، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش
 ۱۱. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، تهران، المكتبة الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق
 ۱۲. مسکویه، احمد بن محمد، تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، محقق عماد هلالی، قم، انتشارات طلیعه النور
 ۱۳. نصرالله نظری و سیدحسین شرف‌الدین، رابطه عاملیت و ساختار از دیدگاه علامه طباطبائی، مجله معرفت فرهنگی اجتماعی سال پنجم، شماره سوم، پیاپی ۱۹، تابستان ۱۳۹۳ ش، صفحات ۴۱ تا ۶۴